

تبیین جایگاه خلافت در اندیشه سیاسی داعش

قربانعلی صابری*

ناصر باقری بیدهندی**

چکیده

پدیده‌ای که به نام «داعش» بزرگترین چالش را در دنیای اسلام ایجاد کرده‌اند به نوع خودش از پدیده‌های نادر بوده است که در جهان اسلام ادعای خلافت دارد. این در حالی است که برخی کشورهای متحجر عرب، ترکیه، غرب و حتی اسرائیل در تغذیه این جنبش متوحش نقش اساسی دارند. آن وقت «خلافت در اندیشه داعش» با این سوال اصلی مواجه گردید که طرح اندیشه داعش در مورد «خلافت» چگونه قابل تحلیل می‌باشد، در حالی که در رفتار آنان کمتر شباهت‌هایی به سلف دیده می‌شود؟ فرضیه قابل طرح این است که نظرات اهل سنت در مورد خلافت دارای شدت و ضعف بوده و در مشروعیت خلافت از یک طرح جامع برخوردار نیستند. بدین جهت نظریه «استیلاء» مبنای این اندیشه قرار گرفته تا پدیده‌ای مثل داعش به عنوان یکی از آخرین نسخه‌های سلفیت نوین و مدعی احیاء خلافت اسلامی با انگیزه‌های متفاوت از آن بیرون بیایند.

واژگان کلیدی

نظریه، اهل سنت، خلافت، اندیشه و داعش.

*. دانشجوی دکتری تاریخ معاصر جامعه المصطفی مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام.

saberi2122@gmail.com

nbagri@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۹

** استادیار جامعه المصطفی مجتمع آموزش عالی امام خمینی علیه السلام.

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۰۲

طرح مسئله

بیان مسئله، به تبیین موضوع و روند واقعیت‌های موجود که زمینه‌ساز این بحث تاریخی در مشروعیت یا عدم مشروعیت خلافت داعش است، می‌پردازد. موضوع خلافت در اندیشه دینی جهان اهل سنت از ابتدا تا کنون با فراز و فرودهایی همراه بوده است. پس از تاریخ پرفراز و نشیب نیم قرن اول تاریخ اسلام، امویان اولین بنیان‌گذاران سلسله خلافت بودند که با ۱۴ خلیفه - از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری - با استفاده از عنصر وصیت، حکومت خلافتی را ادامه دادند. پس از خلافت امویان، عباسیان با تمسک به انتصاب به عباس بن عبدالمطلب - عموی پیامبر ﷺ - با بیش از سه قرن حکومت، تا ۴۴۷ ق، با ۲۷ خلیفه، بخش زیادی از تاریخ سیاسی اسلام را به خود اختصاص داده‌اند. در اواخر قرن پنجم هجری قوای خلافت عباسیان رو به تحلیل رفت و اعراب هم‌زمان با حمله مغولان برای همیشه با خلافت خداحافظی کردند.^۱

روند تاریخی نشان می‌دهد «خلیفه» یا جانشین، جزو اولین مسائل بین مسلمین بود که منشأ اصلی پیدایش فرق و مذاهب اسلامی گردید. «خلافت» به حکومتی موروثی اطلاق می‌گردد که خلفا عموماً خود را وصی و وارث پیامبرگرمی اسلام ﷺ می‌دانستند. از طرفی «خلافت» و «خلیفه» دارای ریشه‌های عمیقی در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام می‌باشند، این اندیشه در دوره‌های مختلف تاریخی کاربردهای متفاوتی داشته که با آخرین نقش خود در «سال ۱۹۲۴ با الغای خلافت توسط مجلس ملی ترکیه، وداع کرد و به نقطه عطف خود رسید»^۲. بعد از یک خلأ بزرگ این بار «یکی از آخرین تلاش‌های دستیابی به خلافت به عنوان «داعش» در منطقه شامات (عراق و سوریه) در نیمه سال ۲۰۱۴ میلادی بود، زمانی که مناطقی از عراق و سوریه توسط نیروهایی که خود را «دولت اسلامی عراق و شام» می‌نامیدند اشغال گردید»^۳ و چهره خشنی را از اسلام با ردای خلافت به نمایش گذاشت.

ضرورت تحقیق، این پرسش را ایجاد می‌کند که خلافت در اندیشه داعش، با کدام یک از نظرات اهل سنت در مشروعیت خلافت قابل تطبیق‌اند؟ آنچه از مبانی اهل سنت به دست می‌آید، به لحاظ نظری، خلافت در اندیشه داعش را در نظریه استیلاء، با تسامح قابل توجیه دانسته اما

۱. حسن ابراهیم حسن در تاریخ سیاسی اسلام این روند را نشان می‌دهد. جلد اول در مورد خلافت امویان، جلد دوم و سوم، دوران خلافت مرحله اول و دوم عباسیان را به بحث گذاشته است.

۲. عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۱۰۱.

۳. هادی‌فر، «بن‌بست خلافت با اندیشه داعش»، مندرج در: پایگاه اطلاع‌رسانی نور، ۹۳/۱۲/۸.

بقیه نظرات از اولویت برخوردار نیستند. به بیان دیگر، نظریه استیلاء در خلافت داعش، قابل تحلیل می‌باشد و داعش در بقیه نظرات اهمیتی قائل نیست و از طرفی نظریه استیلاء به لحاظ کاربردی، چالش‌برانگیزترین نظریه‌ای است که در طول تاریخ به عنوان یکی از ادله مشروعیت خلافت مطرح بوده و تحقق پیدا کرده است. امروزه پدیده‌ای بنام «داعش» با همین ابزار، ابراز وجود نموده، منطقه را ناامن کرده و به چالش کشانده است. با وجود این در بحث روشن خواهد شد که اثبات یا رد این فرضیه در مورد داعش چه مقدار قابل تطبیق بوده و به لحاظ نظری در چه جایگاهی از مشروعیت قرار دارد؟

مشروعیت خلافت و نظریه اهل سنت

مبنای مشروعیت حکومت، از موضوعاتی است که در اسلام اهمیت زیادی به آن داده شده و امت اسلامی اعم از شیعه و سنی در این باره که وجود امام یا خلیفه در جامعه امری مسلم و ضروری است، اتفاق نظر دارند. اما فقیهان اهل سنت معتقدند که شش طریق (نص، استخلاف، حل و عقد، بیعت امت، شورا و استیلاء) برای انعقاد امامت و خلافت وجود دارد و امام یا خلیفه به هر یک از این طرق تعیین شود، مشروعیت دارد؛ دلیل‌شان این است که بعد از پیامبر اسلام ﷺ مردم به حال خود رها شده‌اند و خداوند حق انتخاب را به مردم و به‌ویژه خبرگان جامعه داده است تا آنها با توافق، هر که را خواستند به امامت برگزینند. بر این اساس، فقیهان اهل سنت رأی مردم را در مشروعیت حکومت دخیل می‌دانند و قائل به مشروعیت مردمی می‌باشند.

سوال قابل توجه این است که نظر اندیشمندان اهل سنت در مورد شخص حاکم چگونه است؟ در این مورد می‌توان دو نظریه را استنباط نمود: نظریه اول: مطلق است؛ یعنی هیچ قیدی را در مورد شخص حاکم لحاظ نکرده است. نظریه دوم شروطی را در مورد شخص حاکم لحاظ نموده است. ماوردی می‌نویسد: «و اما اهل الامامه فالشروط المعتره فیهم سبعة» ایشان هفت شرط را معتبر می‌دانند: عدالت، فقاہت، سلامت حواس، سلامت اعضا، صاحب رأی و قدرت تدبیر، شجاعت و قریشی بودن^۱. اما نظر غزالی متفاوت است. غزالی در *المستظہری*، سه شرط نسب، سلامت و عدالت را مطرح می‌کند و در کتاب *احیاء علوم الدین*، ایمان، علم و ذوق را شرط می‌داند.^۲ اما ابن جماعه، علاوه بر هفت شرط ماوردی سه شرط دیگر مرد، آزاد و مسلم را اضافه می‌کند که

۱. ماوردی، *الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة*، ص ۱۵.

۲. عنایت، *نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام*، ص ۱۵۷.

از بدیهیات دانسته می‌شود.^۱ ابی‌یعلی این‌گونه آورده است: «و اما اهل الامامه فیعتبر فیهم اربعه شروط.» ایشان چهار شرط را معتبر می‌داند: قریشی بودن، شرایط معتبر در قاضی - که عبارتند از: حریت، بلوغ، عقل، علم و عدالت - قدرت مدیریت امور جامعه - از قبیل مسائل جنگ، سیاست و اقامه حدود - و برتر بودن در علم و دین.^۲

ولی در واقع نظریه تقیید به اطلاق برمی‌گردد. زیرا آنها ادامه‌نداشتن چنین شرایطی را مخل در مشروعیت حکومت نمی‌دانند، یعنی اگر حاکم در میانه کار، شرایط لازم مانند عدالت یا شرط دیگری را از دست بدهد، به مقام او هیچ ضرری نمی‌زند مگر اینکه کفر صریح از وی ثابت شود. این برمی‌گردد به همان اصل امنیت و عدم هرج و مرج که اصل محکمی در مشروعیت استیلاء می‌باشد و یا اگر کسی با قهر و غلبه، حاکم واجد شرایطی را از قدرت پایین آورد و خود بر مسند حکومت بنشیند، باز هم حکومت او مشروع قلمداد می‌شود و بر دیگران واجب است که از وی اطاعت کنند. ابی‌یعلی می‌نویسد: «و من غلبهم بالسيف حتی صار خلیفه و سمي امیرالمؤمنین لا یحل لاحد یؤمن بالله والیوم الآخر ان یتبت ولا یراه اماما علیه برا کان او فاجرا فهو امیرالمؤمنین؛ کسی که به زور شمشیر بر مردم غلبه کند تا این که زمام حکومت را به دست بگیرد، روا نیست برای کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، این که شب را بگذراند و او را امام خود نداند. فرق نمی‌کند آن فرد نیکوکار باشد یا فاجر.»^۳

ابن‌قدامه می‌نویسد: «ولو خرج رجل علی الامام فقهروه و غلب الناس بسيفه حتی قرواله و اذعنوا بطاعته و بايعوه صار اماما یحرم قتاله والخروج علیه». اگر کسی با زور شمشیر روی کار بیاید و مردم را وادار به اطاعت و بیعت کند، او امام مردم می‌باشد و جنگ و قتال با او حرام است.^۴ بنابراین فقهای اهل سنت در بحث از طغیان و شورش، معتقدند که ظلم و فسق بهتر از هرج و مرج است، یعنی برای حفظ دین - که واجب است - امام لازم است و با حاکمیت او دین حفظ می‌گردد و حدود، اجرا می‌شود و لازم هم نیست امام اعلم از بقیه مردم باشد، چه بسا مفضول بر فاضل و افضل می‌تواند امامت نماید؛^۵ برخلاف نظر خوارج که جنبه دموکراسی دارد - به این معنی

۱. همان

۲. ابی‌یعلی، الاحکام السلطانیة، ص ۲۵.

۳. همان.

۴. ابن‌قدامه، المعنی والشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۳.

۵. تفتازانی، شرح العقائد النسفیة، ص ۱۸۳.

که انتخاب کننده می‌تواند خلیفه‌ای را که از انجام وظایفش منحرف شده معزول یا مقتول نماید - اشعری (م. ۹۳۵ م) منکر و مخالف حق انقلاب و شورش عمومی است و اطاعت کامل نسبت به خلیفه را - حتی در موردی که از انجام وظایفش منحرف شود - تأیید می‌کند.^۱

در این مورد شاید عبارتی بهتر از گفته بدرالدین ابن‌جماعه، برای کسب قدرت وجود نداشته باشد: هرگاه کسی در غیبت امام - خلیفه یا فرمانروایی - قدرتی به دست آورد، حتی اگر شایسته هم نباشد و بدون تبعیت، احراز قدرت کند، امامت او الزام‌آور است و برای حفظ اتحاد مسلمین، اطاعت او ضروری است، حتی اگر چنین کسی عادل هم نباشد و یا این که نقصی داشته باشد و یا علم و معرفت کافی نداشته باشد، و اگر این امامتی را که با زور و قدرت به دست آورده است، فرد دیگری از او سلب کرد و جانشین او شد، این شخص، امام شناخته خواهد شد. چرا که این عمل مطابق اظهار ابن‌عمر که گفت: «ما طرفدار غالبیم» به نفع مسلمین و حفظ وحدت اسلام خواهد بود.^۲ این استدلال، نشانگر آن است که اهل‌تسنن در آغاز امر، برای حاکم شرایطی را بیان کرده‌اند؛ اما اگر قضیه برعکس اتفاق افتاد و کسی از طرق دیگری مانند قهر و غلبه قدرت را به دست گرفت، حاکمیت وی مشروعیت دارد و بر مردم واجب است که از وی اطاعت کنند.

روند بحث نشانگر آن است که از زمان ماوردی - نخستین عالم سنی مذهب که کتابی مستقل و جامع را در فقه سیاسی خلافت تألیف کرد - تا زمان حاضر، مبنای مشروعیت نظام سیاسی و حق حاکمیت از نظر مکتب سیاسی خلافت و انتخاب خلیفه در جهان اهل سنت، به یکی از این چند طریق موضوعیت پیدا می‌کرده است: ۱. با انتخاب مستقیم مردم؛ ۲. توصیه خلیفه قبلی؛ ۳. از طریق غلبه بر اوضاع جامعه؛ ۴. با انتخاب توسط شورای حل و عقد به نیابت از طرف مردم. عرب بودن و قریشی بودن برای جانشینی پیامبر ﷺ از عمده شرایطی بود که منشأ بسیاری از اختلاف سلاطین در صدر اسلام گردیده و در قاموس فرق و مذاهب تجلی یافت. خلافت عثمانی - که از طریق غلبه بر اوضاع به قدرت رسید - به دلایل غیرقریشی و غیرعرب بودن با چالش جدی مواجه بود. اما این سلسله با ۱۳۲ خلیفه و حکمران از سال ۱۲۹۹ تا ۱۹۲۲ میلادی به مدت شش قرن ردای خلافت را بر تن داشتند. با فروپاشی این سلسله در سال ۱۹۲۴ میلادی چندین دولت جدید از پیکره این امپراتوری خسته به وجود آمدند.^۳ این فروپاشی باعث بیشترین

۱. خدروی، جنگ و صلح در قانون اسلام، ص ۴۶.

۲. ابن‌جماعه، «تحریر الاحکام فی تدبیر الاسلام»، مندرج در: دایرةالمعارف اسلامی، ص ۳۵۷.

۳. هادی‌فر، «بن‌بست خلافت با اندیشه داعش»، مندرج در: پایگاه اطلاع‌رسانی نور، ۹۳/۱۲/۸.

جریان‌ات نوگرایی و اصلاحات دینی در جهان اسلام شد، تا اینکه در شرایط کنونی، با پدیده «خلافت» در اندیشه «داعش» مواجه شدیم که هیچ‌گونه شباهت و قرابتی با جامعه نخستین در آن مشاهده نمی‌شود.

مشروعیت خلافت در اندیشه داعش

همان طوری که در فرضیه بیان شد، مهم‌ترین بحثی که در مورد خلافت با اندیشه داعش وجود دارد، در نظریه استیلاء قابل تحلیل می‌باشد. از مجموع نظرات دانشمندان اهل سنت که درباره استیلاء اظهارنظر و استدلال نموده‌اند، برخی به حاکم اسلامی که توسط زور و غلبه، حکومت را به دست می‌گیرد مشروعیت مطلق می‌بخشند، مبنای‌شان هم به لحاظ تاریخی، حکومت‌های بنی‌امیه، بنی‌عباس و خلافت عثمانی می‌باشد که در اینجا نه عربیت مطرح است و نه قریشی بودن. در این نظریه نه خبرگان جامعه نقش دارند و نه برای رأی مردم جایگاهی قائلند. مشروعیت در این نظریه تسلط حاکم بر جامعه است که بعد از آن بیعت و مطابعت مردم، قهری خواهد بود. در ابتدای امر اگر انسان به این اندیشه بنگرد، به لحاظ تئوری خلاف عقل، آزادی و فطرت انسان می‌باشد، زیرا اصل این است که انسان حق تسلط بر انسان ندارد و هیچ منطق سلیمی نیز نمی‌پذیرد که دنیای اسلام به یک چنین حکومتی مشروعیت بدهد و به آن تمکین نمایند. از طرفی در تاریخ ثابت گردیده که نظریه استیلاء عملاً در دنیای اسلام حاکم بوده و بقیه نظرات در حد تئوری مطرح بوده است. حتی می‌توان گفت خلافت از همان ابتدا با استیلاء پایه‌ریزی گردیده است. این مسئله نمونه تاریخی بسیار روشنی دارد: «جمعی از سقیفه بیرون آمدند، هواداران ابوبکر به در خانه ابی بن کعب رفتند اما او حاضر نشد در خانه‌اش را باز کند، عمر و یارانش برای گرفتن بیعت با شدت و جدیت به در خانه علی علیه السلام آمده و مواجه با برخورد شدید هواداران علی علیه السلام شدند. تا جایی که عمر شمشیر زبیر را شکست و ساکنان خانه را تهدید به آتش‌زدن خانه کرد.^۱ در این واقعه تاریخی نظریه استیلاء عملاً تحقق پیدا کرده است. همان طوری که علی عبدالرازق اظهار می‌دارد: «خلافت همواره با زور برقرار و با سرکوب و ستم حفظ شده است».^۲

این نظریه از ناحیه یکی از اندیشمندان متجدد اهل سنت بوده و به نوعی مؤید دیدگاه شیعه

۱. جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت، ص ۸۶.

۲. عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۱۱۹.

است. گرچه نظریه استیلا مشروعیت خلافت را زیر سؤال می‌برد، اما به لحاظ نظری «نظریه حل و عقد، استخلاف و شورا» به حاکم اسلامی مشروعیت می‌بخشد و «نظریه استیلا» قدرت اجرایی حاکم اسلامی را بالا می‌برد. اگرچه از ظاهر نظریه استیلا، توسعه‌طلبی استفاده می‌شود؛ می‌توان نظریه استیلا را همان نظریه «امنیت» دانست که در مقابل نظریه «عدالت» مطرح است. «تغلب چنان که یکی از شیوه‌های تحقق امامت - به‌ویژه در اندیشه سنی - تلقی شده و اندیشمندان دوره میانه غالباً آن را پذیرفته بودند، از این جهت اهمیت داشت که به‌رغم زیان‌های قابل توجه، موجب حفظ [اساس] اسلام، اجرای شریعت و نظم و آرامش در جامعه اسلامی می‌شده است»^۱.

وقتی امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ امِيرٍ يَرَأُ فَاَجِرْ؛ اصل امنیت و نظم جامعه را مورد تأکید قرار می‌دهد. اما از آنجا که مبنای شیعه عدالت است، در صورتی که حاکم اسلامی عادل نباشد، خروج علیه چنین حاکمی را مشروع می‌داند. اینجاست که انقلاب فقط در نظریه عدالت مفهوم پیدا می‌کند نه در نظریه امنیت، که مبنای استیلا قرار گرفته است. در تاریخ اگر انقلابی رخ داده است، قطعاً تقابلی بین امنیت و عدالت قرار داشته و در آن عدالت لگدمال شده است. البته امنیت با عدالت قابل جمع است و با هم تضادی ندارد،^۲ اما در مقام عمل، اثبات و تحقق، در طول تاریخ این اتفاق رخ نداده است و این اختصاص به جهان اسلام هم ندارد، بلکه انقلاب‌های تاریخ بر اساس عدالت‌خواهی بوده است نه بر اساس امنیت، یعنی رئالیسم و رضایت به وضعیت موجود، نه ایدئالیسم که در صدد تغییرند.

در این مورد مثال‌های ملموس‌تری بیان می‌شود تا نظریه استیلا به خوبی روشن گردد. مثال اول: تبعید ابوذر به ریزه توسط عثمان، به خاطر اخلاص در امنیت بود که ابوذر ادعای عدالت‌خواهی داشت. در دوران عثمان امنیت کاملاً در جامعه حاکم بود اما عدالت وجود نداشت. مثال دوم: وقتی امام علی علیه السلام به خلافت رسید، اعلان نمود: اموالی که توسط عثمان حیف و میل شده است بازگردانده خواهد شد. در اینجا امنیتی که در حکومت معاویه حاکم بود در تقابل عدالت امام قرار می‌گیرد.

نظریه استیلا می‌گوید: اگر امر دائر شود بین عدالت و امنیت، امنیت مقدم است - زیرا شیعه آرمان‌گراست و اهل سنت واقعیت‌گرا - و نیز اگر امر دائر شود بین حقیقت و واقعیت، واقعیت مقدم است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به خاطر عدالت و حقیقت به شهادت رسید. جمله معروف

۱. فیرحی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، ص ۲۱۱.

۲. در هر حکومتی اگر عدالت باشد قطعاً امنیت وجود دارد اما ممکن است در حکومتی امنیت باشد اما عدالت نباشد، مانند عربستان سعودی، بحرین و امارت طالبان در افغانستان.

جرجرداق مسیحی در مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام نشانگر این مسئله است: «علی به خاطر شدت عدالتش کشته شد». امام علی علیه السلام در نامه‌های خود به عثمان بن عفیف در بصره و به مالک اشتر در مصر، کاملاً روی مسئله عدالت تأکید دارد.

نظریه استیلا به حاکم اسلامی فاسق، مشروعیت می‌دهد مگر اینکه کافر بودنش ثابت شود، اما نظریه عدالت، حاکم کافر عادل را مقدم بر حاکم مسلمان فاسق می‌دارد. نظریه عدالت می‌گوید: «لایبقی ملک مع الظلم و بیقی کفر مع العدل». این عنوان مصادیق زیادی در تاریخ اسلام دارد؛ مثل تبعید ابوذر به ریزه که عدالت عثمان را زیر سؤال می‌برد؛ یا شهادت مسلم ابن عقیل در کوفه که به خاطر اخلال در نظام - به اصطلاح - اسلامی بود، یعنی باعث اختلاف در جامعه شده بود و امنیت را به خطر انداخته بود؛ یا شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا به خاطر اختلاف و عدم امنیت در حوزه حکومت - به اصطلاح - اسلامی. امام حسین علیه السلام وقتی می‌فرماید: قیام من برای اصلاح امت است، نظریه عدالت را مطرح می‌کند، وقتی به مردم بصره نامه می‌نویسد که آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود؟ نظریه عدالت را مطرح می‌کند، وقتی در روز عاشورا می‌فرماید: اگر دین ندارید آزاده باشید نظریه عدالت را مطرح می‌کند، وقتی از قول جدش رسول گرامی صلی الله علیه و آله اسلام می‌فرماید: کسی سلطان جائز و ظالمی را ببیند و هیچ واکنشی از خود نشان ندهد، گرفتار آن خواهد شد، نظریه عدالت را مطرح می‌کند.

این جریان در طول حکومت امویان و عباسیان و تا فروپاشی خلافت عثمانی ادامه داشت و همیشه منطق امنیت بر عدالت تسلط داشته و این عدالت است که در طول تاریخ، توسط امنیت رو به قبله ذبح شده است. عدالت اختصاص به مذهب شیعه ندارد، چون براساس فطرت انسان است و همیشه انسان آزادی‌خواه به دنبال عدالت‌خواهی است. در تاریخ معاصر نیز حکومت آل سعود، مشروعیت خود را براساس نظریه استیلا کسب نمود. «محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود در سال ۱۷۲۶ میلادی دیدار کرد، یکی مسئولیت فرماندهی نظامی را به عهده گرفت و دیگری برانگیختن تعصب مذهبی، و جنبش وهابیت از اینجا به وجود آمد».^۱ دو نکته درباره محمد بن عبدالوهاب مورد او مورد اتفاق است؛ وی در جنبه نظری با نام خرافه‌ستیزی به شدت تعالیم اعتقادی را تقلیل داد و در جنبه عملی، جریان سیل‌آسا را سازماندهی کرد و به سرعت توانست ذیل عنوان «جهاد» جمع بزرگی را بسیج کند و پهنه وسیعی از عربستان را فتح نموده و حکومت حامی خود - آل سعود - را در جزیره‌العرب بر سر کار آورد و ضربه محکمی به سیادت دولت عثمانی در منطقه

۱. عنایت، سیری در اندیشه سیاسی عرب، ص ۶

وارد آورد.^۱ سپس این فتنه بزرگ در مقدس‌ترین مکان کره زمین - کعبه - به وجود آمد و علی‌رغم ایجاد فتنه در جهان اسلام، اکنون بدترین جنایات را در یمن مرتکب و توجیه شرعی می‌کند. دولت سعودی، شهید آیت‌الله شیخ نمر را به دلیل ادعای عدالت‌خواهی اعدام کرد و این مسئله موجب اختلال در نظام سعودی شد و حکومت سعودی برای توجیه جنایت خود شیخ نمر را متهم به برهم‌زدن نظم جامعه نمود.

در افغانستان، طالبان براساس نظریه استیلا «امارت اسلامی» شان را با شعار امنیت مستقر نمودند، ادعای آنها این بود که گروه‌های جهادی مخمل امنیت هستند و باید سرکوب شوند و برخی نیز از حکومت طالبان استقبال کردند. در امارت پنج ساله طالبان امنیت به گونه‌ای بود که هنگام اذان، حضور در نماز جماعت الزامی بود درحالی‌که صرافان ارزهای خارجی کنار خیابان حق نداشتند پول خود را جمع کنند و درب هیچ مغازه‌ای قفل نمی‌شد. کسی جرئت دزدی نداشت و در صورت دزدی دست سارق همان لحظه قطع می‌گردید. در هر منطقه که پرچم سفید طالبان به چشم می‌خورد، بدون حضور فیزیکی طالبان امنیت حاکم بود.

این مصادیق بیانگر آن است که مهم‌ترین مشروعیت خلافت داعش را می‌توان با نظریه استیلا قابل توجیه دانست، زیرا قدرت اجرایی این نظریه فوق‌العاده بالاست. به لحاظ جنایت هر دو جنبش - طالبان و داعش - قابل تطبیق می‌باشند و به لحاظ اندیشه نیز هردو از گروه‌های سلفی تکفیری می‌باشند، با این تفاوت که به لحاظ ساختاری طالبان با جغرافیای محدودتری ادعای «امارت اسلامی» داشت و داعش ادعای «خلافت» با جغرافیای وسیع - تمام کشورهای اسلامی - را داشت. در اینجا باید گفت جنبه جنایت غیرانسانی داعش، ادعایش را تحت‌تأثیر قرار داده و گرنه اصل ادعا، در مورد سرزمین‌های اسلامی، یک واقعیت تاریخی است که توسط استعمار صورت گرفته است. از طرفی داعش عملاً نشان داده است که، دارالکفر و دارالاسلام را داخل مرزهای کشورهای اسلامی جستجو می‌کند که این مسئله کذب بودن ادعای آنها را به اثبات می‌رساند. در غیر این صورت اصل ادعا قابل دفاع است، زیرا مستندات تاریخی بیانگر آن است که: «دو متفق بزرگ جنگ یعنی بریتانیا و فرانسه، به بهانه‌های متعدد در سال‌های ۱۹۱۵ میلادی توسط امپراطوری مریض عثمانی - که مدت‌ها قبل از جنگ جهانی اول زنگ پایش نواخته شده بود - با انعقاد قراردادهای متوالی از جمله پیمان استعماری سایکس - پیکو (دو کارشناس خاورمیانه در دستگاه دیپلماسی بریتانیا و فرانسه) از باقیمانده‌های سرزمین عثمانی، نقشه منطقه

۱. عثمان، السلفیه فی المجتمعات المعاصره، ص ۴۴.

خاورمیانه جدید را طراحی نمودند. از دیگر این قراردادها، پیمانی بود که در سال ۱۸۹۷ میلادی بین دولت رو به ضعف عثمانی و غربی‌ها با محوریت یهود در شهر بال سوئیس بسته شد که پس از پنج دهه از این اقدامات هدفمند، آنان زمینه به وجود آمدن اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی را در منطقه خاورمیانه فراهم کردند.^۱

داعش پس از اعلان خلافت خود، ادعا کرد که توافق «سایکس - پیکو» را قبول ندارد. زیرا این توافق، باعث تجزیه قلمروهای امپراتوری دوران عثمانی گردیده و داعش این مرزهای مصنوعی را نمی‌پذیرد، زیرا از ناحیه سیاست استعماری غرب می‌باشد که بر دنیای اسلام تحمیل شده است. آنها مدعی بودند که به دنبال صلح و امنیت هستند چنان‌که سید قطب همین ادعا را داشت که مرزهای جغرافیا باید به هم بریزد و دنیای اسلام امت واحده بشود و چنین مرزهایی باعث اختلاف در امت اسلامی و تحمیل شده از کشورهای استعماری غرب است.

«امروز داعش به دنبال تشکیل یک حکومت زیر نظر سازمان ملل متحد نیست. آنها معتقدند تمام سرزمین‌های اسلامی جزو قلمروی آنهاست، از همین رو نام خود را به دولت اسلامی تغییر دادند. زیرا آنها ادعا دارند که نگاه به حیات دستگاه خلافت نشان می‌دهد تنها در زمان خلفای راشدین و چند خلیفه اول اموی یا برخی از خلفای قدرتمند عباسی است که سرزمین اسلامی شاهد یک اقتدار مرکزی بوده است. از دوران خلفای عباسی جغرافیای واحد، رخت بربست و جای خود را به حکومت‌هایی داد که ریشه قومی و محلی داشته‌اند. ابوبکر بغدادی در یکی از بیانیه‌های خود می‌گوید که مردم از دولت‌هایشان راضی نیستند و حاکمان با علما و بزرگان مشورت نمی‌کنند و مقررات آنها براساس حکم خداوند نیست.»^۲ از این رو ضعف دولت‌ها و نیز نارضایتی مردم که برخاسته از بحران مشروعیت است، موجب ناامنی در سرزمین‌های اسلامی شده است، اما اینکه داعش بزرگترین چالش و ناامنی را در منطقه ایجاد کرده است، مغفول مانده است.

داعش ادعا دارد که امنیت در کشورهای اسلامی حاکم نیست و باید به حکومت‌های قومی و محلی پایان داد تا مردم تحت حکومت مرکزی در امنیت کامل زندگی کنند. اما این ظاهر قضیه است، به لحاظ نظری می‌خواهد اندیشه خلافت را احیا نماید، ولی واقعیت آن است که گروه‌های تکفیری از جمله طالبان و داعش، تصویری را به نام اسلام به نمایش گذاشته است که در طول تاریخ چنین ظلمی در اسلام و امت اسلام نشده است و مهم‌ترین عامل آن، قدرت‌های بزرگ و

۱. احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، ص ۱۴۹.

۲. قهوه‌چیان، روزنامه جام جم، دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۴.

برخی کشورهای متحجر عرب - از جمله عربستان سعودی - هستند که در ایجاد بحران‌های منطقه نقش اساسی دارند.

«امروز رنجی که مردم عراق، یمن، سوریه و افغانستان طی سال‌های متمادی تحمل کرده‌اند، دو تفاوت عمده دارد: نخست اینکه دنیای اسلام در ابعاد به مراتب وسیع‌تر، در حجمی انبوه‌تر و به مدت بسیار طولانی‌تر قربانی وحشت‌افکنی و خشونت بوده است؛ و دوم اینکه متأسفانه این خشونت‌ها همواره از طرف برخی از قدرت‌های بزرگ به شیوه‌های گوناگون و به شکل مؤثر حمایت شده است. وگرنه چگونه ممکن است از یکی از اخلاقی‌ترین و انسانی‌ترین مکاتب دینی جهان که در متن بنیان خود، گرفتن جان یک انسان را به مثابه کشتن همه بشریت می‌داند، زباله‌ای مثل داعش بیرون بیاید؟»^۱

همان‌طوری که به لحاظ تاریخی، خوارج فریفته خدعه معاویه شدند، حنابله نیز در خیابان‌های بغداد، اعمالی مشابه با وزارت امر به معروف طالبان انجام می‌دادند، وهابیان بازیچه استعمار پیر - انگلیس - در عراق و عربستان صحنه‌های تلخی را به نام مبارزه با بت‌پرستی رقم زدند و در شرایط کنونی، طالبان نیز به خدمت پاکستان، عربستان و گروه‌های بنیادگرایی چون القاعده و داعش درآمدند که با الهام از این تجربه‌های تاریخی، برای مقابله با چالش‌های پیچیده سیاسی قرن بیستم، با توجه به حمایت‌های داخلی و خارجی روی کارآمدند و موجب خشونت و خون‌ریزی شدند. بنابراین در موضوع بحث، اگر نظریه استیلا را مبنای مشروعیت قراردهیم، داعش به لحاظ نظری و اجرایی این توانایی را دارد که همه این جنایات را به نام «جهاد» توجیه شرعی نماید، زیرا در عقبه این جنایات، مفتیان درباری رادیکال وهابی مسلک وجود دارند که درصددند تنش‌های قومی و مذهبی را هرچه بیشتر دامن زده و در توجیه شرعی آن ثابت قدم باشند، که با این جهت‌گیری قربانی اصلی این جنایات شیعیان و برخی نحله‌های دیگر می‌باشند.

نقدی بر مشروعیت خلافت در اندیشه داعش

گروه افراطی داعش، شاخه‌ای از القاعده^۲ بود که در کنار نیروهای مخالف دولت سوریه، با ارتش این کشور می‌جنگیدند. به دنبال تحولات درونی و تغییر رهبریت سوریه در سال ۲۰۰۶ میلادی و

۱. نامه دوم مقام معظم رهبری، به جوانان کشورهای غربی در ۸ آذر ۱۳۹۴.

۲. القاعده که حیات رسمی آن به سال ۱۳۶۷ هجری شمسی برمی‌گردد، توسط اسامه بن لادن و با همکاری کسانی چون عبدالله عزام و ایمن الظواهری پایه‌گذاری شد. اعضای این سازمان همگی از مسلمانان اهل سنت و دارای قرائت افراطی و متعصبانه از اسلام بودند. (هوشنگی و پاکتچی، بنیادگرایی و سلفیه، ص ۴۷۳)

بروز اختلافات در جبهه مخالفین دولت، این گروه با بخشی از افراد بعثی دولت قبلی عراق که در مناطق مختلف سوریه ساکن بودند، ارتباط برقرار کردند. این ارتباط ماجراجویانه داعش با بعثیان و ناراضیان دولت عراق، زمینه ورود به شمال و شمال غرب این کشور را فراهم کرد. از طرفی نیز، ناراضیان دولت عراق متشکل از ارتشی‌ها و اعضای حزب منحل رژییم سابق، جزو هم‌پیمانان اصلی این جنگجویان بی‌وطن بودند. در این مقطع بود که توسعه و گسترش اندیشه هم‌گرایی نعثمانی‌گری ترکیه - داعش از سوریه به عراق وارد شد.^۱

با این وصف نمی‌توان از نظریه سلفی رشید رضا - متفکر نواندیش مصری (م. ۱۹۳۵) که بیشترین اثر را بر احیاء اندیشه خلافت اسلامی در منطقه داشت - در این خصوص چشم پوشید. «با وجودی که رشید رضا با موانع بزرگی - ملی‌گرایی و سکولاریسم - مواجه بود، ناگزیر شد در قالب نهاد خلافت به دفاع از دین و پیوند آن با سیاست بپردازد.»^۲ او معتقد بود خلافت باید در یک منطقه بینابین شبه جزیره عربستان و آناتولی که در آنجا عرب‌ها، ترک‌ها و کردها در کنار هم زندگی می‌کنند - مثلاً موصل که در آن هنگام بین عراق و ترکیه و سوریه متنازع‌فیه بود - برپا شود و پیشنهاد کرد که مناطق مجاور آن که مورد ادعای سوریه بود، به آن منضم گردد و اظهار امیدواری کرد که وقتی چنین منطقه بی‌طرفی مقرر خلافت اعلام گردد، دیگر این کشورها بر سر آن منازعه نخواهند کرد و موصل همان‌گونه که از اسمش برمی‌آید محل وصل آشتی و رابط معنوی خواهد گردید.^۳ اینجاست که ابوبکر بغدادی به عنوان خلیفه مسلمین در موصل خلافتش را اعلان نمود.

أبی همام بکر بن عبدالعزیز الأثری - یکی از عناصر دستگاه خلافت داعش - که سعی دارد مشروعیت خلافت بغدادی را به اثبات رساند، در پاسخ به این سؤال: «چگونه امارت شیخ ابوبکر بغدادی صحیح است در حالی که همه مردم با وی بیعت نکرده‌اند؟ می‌گوید: نه تنها بیعت همه مردم که بیعت همه اهل حل و عقد نیز شرط نیست.» دلیل ارائه چنین نظری، دیدگاه نووی در شرح مسلم، ابن‌خلدون در مقدمه، ابن تیمیه و دیگران است که بیعت تعدادی از رؤسا و شخصیت‌ها را کافی می‌داند.^۴ از طرفی بررسی نظریه خلافت در اندیشه داعش، این پرسش را ایجاب می‌کند که

۱. هادی فر، «بن بست خلافت با اندیشه داعش»، مندرج در: پایگاه اطلاع‌رسانی نور، ۹۳/۱۲/۸.

۲. علیخانی و همکاران، اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳. عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۱۳۲.

۴. أبی همام، مدی الایادی بیعت البغدادی، ص ۱۱.

طرح مسئله خلافت با چنین توحشی از طرف یک قبیله بدوی و بدون پایگاه مردمی چگونه می‌تواند قابل تحقق باشد؟ و بر فرض تحقق آن، آیا جهان اسلام پتانسیل چنین طرحی را دارد؟ از طرفی دیگر، «ورود داعش به عراق در ۲۰ خرداد ۱۳۹۳ به عنوان یکی از آخرین نسخه‌های اندیشه سلفیت تکفیری در سرزمین‌های عراق و سوریه، با هدف ایجاد دولت اسلامی پایه‌ریزی شد و با هدف فروپاشی و تسخیر سریع موصل، کنترل و اعلام دولت اسلامی، معرفی خلیفه در این شهر، درخواست بیعت از دیگر گروه‌های تکفیری، غیر مشروع دانستن همه گروه‌های سلفی به جز «داعش» و اعلام خلافت خود، معادلات منطقه را پیچیده‌تر نمود.»^۱ این تحرکات به‌هیچ‌وجه با مفهوم خلافت قابل تطبیق نبود، زیرا اهل سنت علی‌رغم طرق مختلفی که برای مشروعیت خلافت مطرح نموده، با این وجود، و با پرداختن به آنها روشن خواهد شد که نظریه خلافت در اندیشه داعش، در هیچ‌کدام از نظریه‌های مطرح شده، جای ندارد و قابل تطبیق نمی‌باشد.

به طور کلی هر نظام یا رژیم که از مقبولیت کافی برخوردار نباشد دچار بحران مشروعیت خواهد شد و داعش علاوه بر عدم مقبولیت، دچار بحران مشروعیت نیز شدند. قبل از تبیین بحران مشروعیت باید توجه کرد که مشروعیت مورد ادعای داعش در کدام یک از مشروعیت‌های رایج قرار دارد؟ در مشروعیت دموکراتیک این نظریه مطرح است: «هنگامی که ادعای مشروعیت یک رژیم - یعنی داشتن حق فرمانروایی - مورد پذیرش اتباع یا شهروندان آن قرار گیرد، اطاعت از قوانین و فرامین آن را بر خود فرض می‌دانند.»^۲ این نوع مشروعیت در حکومت‌هایی قابل تطبیق است که با انتخابات یا توسط انقلاب توده‌ها - چه دینی و غیردینی - به وجود آمده باشد، چون اراده عمومی بر حقانیت و مشروعیت آن نقش دارد. رژیم‌های اقتدارگرا مثل عربستان یا رژیم‌های نظامی - اعم از اینکه اسلامی باشد یا غیراسلامی - که با کودتا به وجود آمده باشند یا رژیم طالبان که فاقد مضمون مردم سالارانه است و یا رژیم داعش، فاقد این نوع مشروعیت می‌باشند زیرا اهل سنت مشروعیت و مقبولیت را غیرقابل تفکیک می‌دانند، حتی در نظریه استیلا اگر مشروعیت ثابت شود مقبولیت را قهری می‌دانند.

مشروعیت دیگری نیز وجود دارد که به آن مشروعیت «کارکردی» می‌گویند. یعنی کارآمدی دولت بدان مشروعیت می‌بخشد. «اما مفهوم مشروعیت کارکردی همواره با این پرسش روبرو بوده است که آیا «عملکرد» منجر به ظهور مشروعیت واقعی - یعنی حق حکمرانی از سوی رژیم و

۱. هادیفر، «بن‌بست خلافت داعش»، پایگاه اطلاع‌رسانی نور، ۹۳/۱۲/۸.

۲. بروکر، رژیم‌های غیر دموکراتیک، ص ۱۵۵.

وظیفه اطاعت از سوی شهروندان - می‌شود؟» یا اینکه بر طبق توصیف «وبر» تنها موجب نوعی اطاعت مبتنی بر «مصلحت‌اندیشی» یا به عبارت دیگر تأمین منافع شخصی در قبال اطاعت از رژیم می‌باشد. هر کدام را که ملاک قرار بدهیم، خلافت داعش در هیچ‌یک از مفاهیم مشروعیت مطرح شده، جای ندارد، زیرا چنین رژیم‌هایی از همان ابتدا فاقد مشروعیت می‌باشند.

با توجه به دو مفهوم مشروعیت - دموکراتیک و کارکردی - می‌توان از دو نوع بحران نام برد که یکی بحران در حقانیت نظام است و دیگری بحران در مقبولیت و کارآمدی آن.

بحران در حقانیت، زمانی پدید می‌آید که تغییر و تحول در ارزش‌ها صورت گیرد. نظامی که بر اساس ارزش‌هایی تأسیس می‌گردد و استقرار می‌یابد، زمانی که ارزش‌هایش با ارزش‌های مورد قبول عامه مردم جامعه متفاوت گردد، دچار بحران مشروعیت می‌گردد و اعمال سلطه‌اش فاقد حقانیت می‌گردد.^۲ و داعش چنین وضعیتی را دارد، یعنی علی‌رغم عدم مقبولیت، دچار بحران مشروعیت و حتی فاقد آن می‌باشد. پس مشروعیت داعش با نظریه «بیعت امت» ثابت نخواهد شد. زیرا تخصیص حداکثری را در پی داشت - داعش حتی در قلمرو خود، بیش از هشتاد درصد مخالف دارد - و اصل مفهوم تحقق بیعت امت قابل خدشه می‌باشد، زیرا «اهل سنت از «امامت» فقط مفهوم اول آن یعنی رهبری اجتماعی و سیاسی را قبول دارند و نام آن را خلافت می‌گذارند و تعیین خلیفه را نیز وظیفه مسلمانان می‌دانند.»^۳ که چنین اجماعی در مورد خلافت بغدادی وجود ندارد مگر اینکه مشروعیت خلافت داعش را بر اساس نظریه استیلا - یکی از نظریه‌های مطرح، در مشروعیت خلافت است - قابل توجیه بدانیم. چون اگر مشروعیت استیلا در مورد داعش ثابت گردد، آن وقت مقبولیت قهری خواهد بود و نیاز به رضایت مردم ندارد. این نظریه نیز طرفدارانی در میان اهل سنت دارد که البته از باب ضرورت مطرح شده و جهان اسلام ظرفیت تحقق چنین اندیشه‌ای را ندارد. جنبه جنایت در این اندیشه با مفهوم خلافت تضاد دارد، زیرا قلمرو این مفهوم چنین تجزیه‌ای را نمی‌پذیرد. اما از آنجاکه بحث ما صرفاً نظری بر اساس دیدگاه‌های اندیشمندان اهل سنت می‌باشد نه از دیدگاه ما، در کل می‌توان گفت، با توجه به مباحث مطرح شده، نظریه

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. روزبه، مبانی مشروعیت در نظام سیاسی اسلام، ص ۳۴.

۳. جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۶۲.

استیلا در مورد خلافت داعش، به لحاظ نظری بر اساس مبانی افق‌های رادیکال اهل سنت قابل توجیه می‌باشد. نکته قابل توجه اینکه در اینجا نباید خلط بین دو دیدگاه یا اندیشه صورت گیرد، زیرا اندیشه داعش به دنبال احیای خلافت است اما اندیشه وهابیت به دنبال مذهب‌سازی است که این بدعت آشکار در اسلام می‌باشد ولو اینکه هر دو در ظاهر شباهت‌هایی به هم دارند. با وجود این، جهان اسلام ظرفیت تحقق چنین اندیشه‌ای را ندارد، و داعش نیز نمی‌تواند با چنین ابزاری - که از آن در اینجا به «اندیشه احیای خلافت» تعبیر می‌کنیم - قلمروی خود را گسترش دهد، زیرا اندیشمندان اهل سنت با چنین اندیشه و حرکتی که با توحش همراه می‌باشد اتفاق نظر ندارند و حتی جمع کثیری از علمای اهل سنت چنین پدیده‌ای را غیرمشروع می‌دانند.

جمع‌بندی مباحث

مقاله حاضر «خلافت در اندیشه داعش» را در یک تحلیل نسبتاً جامع به بحث گذاشته و در صد این بوده است که نشان دهد این اندیشه به لحاظ فقهی و مشروعیت، در نزد اندیشمندان اهل سنت از چه جایگاهی برخوردار می‌باشد؟ به‌طور کلی فقه‌های اهل سنت در موضوع خلافت به دو دسته تقسیم شده‌اند: برخی مطلقاً قائل به مشروعیت بودند، که حتی اگر شروطی را هم برای خلیفه مطرح نموده‌اند، در صورت فقدان آن، لطمه‌ای به مشروعیت نمی‌زند. و برخی قائل به تقیدند که در صورت فقدان شرایط، خلیفه قابل عزل است. بنابراین از مباحث مطرح شده در موضوع خلافت در اندیشه داعش، در ابتدا مجموع نظرات اندیشمندان اهل سنت - قدیم و جدید - در مشروعیت خلافت مورد بررسی قرار گرفته و سپس اندیشه خلافت داعش، نسبت به آن بررسی و اثبات یا نفی آن را به دنبال داشته است.

اما در برخی نظرات مشاهده می‌شود که خبرگان ملت و رأی مردم فقط در حد نظریه مطرح بوده و عملاً خلاف آن به اثبات رسیده است، مثل نظریه «استیلا» که به هیچ کدامشان اهمیت قائل نیستند و نیز برخی اندیشمندان جدید اصلاح‌طلب که به بازسازی آن پرداخته و یا اندیشمندان سکولار که دین را در حکومت دخیل نمی‌دانند، به ادله مشروعیت اندیشمندان قدیم اهل سنت خدشه‌هایی وارد نموده‌اند. با توجه به بررسی این روند، موضوع «نظریه خلافت در اندیشه داعش» در پژوهش حاضر، با این سؤال اساسی مواجه گردید که: طرح نظریه داعش در موضوع خلافت چیست؟ مشروعیت داعش، فقط با استفاده از نظریه استیلا قابل توجیه می‌باشد. علی‌رغم آن اگر فرضیه را استیلا بدانیم، طرح چنین نظریه‌ای در جهان اسلام - که در شرایط

زمانی و مکانی خاص از تاریخ قرار دارد - آن هم با چنین توحشی، چه جایگاهی دارد؟ بر فرض که چنین طرحی وجود داشته باشد، چه توجیهی وجود دارد که با این همه جنایت، به این اندیشه جنبه اسلامی و شرعی داده و به آن مشروعیت بخشد؟ برای پاسخ به این قبیل سؤالات، لازم است به عقب برگردیم و ببینیم که مبانی این اندیشه از کجا نشأت گرفته است؟

نظراتی که اندیشمندان اهل سنت در مشروعیت خلافت مطرح نموده‌اند، در طول تاریخ و با توجه به مقتضیات زمان و مکان و حاکمانی که با آن هم عصر بودند، به اعمال و رفتار خلفا جنبه شرعی داده و بر اساس وضعیت موجود و حال خلیفه اجتهاد می‌کرده‌اند. البته ماوردی، که درباره صفات و وظایف خلیفه، تحقیقات مفصلی انجام داده است، معتقد بود که اگر خلیفه وظایف محوله را انجام نمی‌داد یا از اجرای وظایف عاجز می‌بود، حق نداشت در مقام خلافت باقی بماند. ولی ماوردی نتوانسته است توضیح دهد که راه عزل خلیفه از مجاری قانونی چه بوده است؟ فقط خوارج به طوری که ظواهر امر حکایت می‌کند برای عزل خلیفه آشکارا طرفدار اصل انقلاب و شورش بودند. اما اکثر فقهای اهل سنت مثل اشعری، ابن تیمیه، غزالی و ابن جماعه، مطلقاً قائل به مشروعیت بودند و حتی اگر کسی طبق نظریه «استیلا» حکومت را به دست می‌گرفت اطاعت را واجب می‌دانستند. دلیل این نظریه هم هرج و مرج است که به اصل امنیت برمی‌گردد. اما باید توجه کرد که این اصل در شرایط فعلی دچار خدشه می‌باشد، زیرا نفس داعش در جهان اسلام مخل امنیت شده است، پس نظریه استیلا نیز نمی‌تواند مشروعیت‌بخش باشد.

نتیجه

انگیزه پرداختن به موضوع «خلافت در اندیشه داعش» و کاربردهای تاریخی این اندیشه توسط گروه افراطی «داعش»، مبانی و تئوری اندیشمندان اهل سنت را با سؤال‌های جدی مواجه ساخته که در صورت عدم تعریف جامع از خلافت، مواضع‌شان در نظریه خلافت دچار چالش خواهد شد، زیرا رفتارهای دین‌گریزانه‌ای که این گروه افراطی در این مقطع زمانی مرتکب شده‌اند، بدترین چهره از اندیشه دینی را به جهانیان ارائه کرده و نه تنها غیرمسلمانان بلکه تمام مذاهب و فرق مسلمانان را به واکنش وادار نموده است. از طرفی، این رفتارها و اقدامات تکفیری، بدترین ضربه را در طول تاریخ به اندیشه خلافت وارد نموده، به طوری که در عصر علم و عقلانیت، اندیشه خلافت را به بن‌بست منتهی نموده است. علی‌رغم آن به لحاظ امنیتی، سیاسی و اجتماعی نیز، «داعش» بزرگترین چالش را در منطقه و حتی در دنیای

اسلام ایجاد نموده که به نوعی خودش، از پدیده‌های نادر، به شمار می‌رود.

در ادامه مقاله با این سؤال اصلی مواجه گردید که طرح اندیشه داعش در مورد «خلافت» چگونه قابل تحلیل می‌باشد؟ از طرفی با توجه به سابقه تاریخی واژه «خلافت»، نمی‌توان اندیشه داعش را در ظرف تحقق خودش پاسخ داد. با بررسی سابقه این واژه، روشن گردید که نظرات اهل سنت در مورد خلافت دارای شدت و ضعف بوده و در کل، مبانی اهل سنت در مشروعیت خلافت از یک طرح جامع برخوردار نیستند و بدین جهت مبنای این اندیشه قرار گرفته تا پدیده‌ای مثل داعش و یا طالبان از آن بیرون بیایند، زیرا به نظر عالمان رادیکال اهل سنت، اصل، وضعیت موجود و حال حاکمیت است. با وجود این، به لحاظ زمانی و شخص حاکم، شرایط داعش و مفتیان درباری آن زمان، کاملاً تفاوت دارد، چنان‌که عالمان وهابی مسلک دربار سعودی، مرز اسلام و کفر را در درون جغرافیای کشورهای اسلامی جستجو می‌کنند، برخلاف نظرات عالمان قدیم اهل سنت که قلمرو اسلام، جغرافیای وسیع‌تری داشته و امت اسلامی نیاز به حکومت واحدی داشتند تا از هرج و مرج جلوگیری نمایند. اینجاست که «استیلا» قابل توجیه می‌باشد و اطاعت مردم قهری خواهد بود، زیرا اصل امنیت، فساد حاکم را جبران یا توجیه می‌کند. برخلاف شرایط کنونی که نقش استیلا مخل امنیت می‌باشد.

«داعش» که امروزه ادعای خلافت دارد، چنین نظریه‌ای را مطرح نموده و این یک واقعیت است که در تاریخ وجود دارد و تحقق یافته است. تفاوت در ظرف زمانی و مکانی این قضیه است که در این نظریه رعایت نشده است و به لحاظ تحقق، شرایط کنونی چنین ظرفیتی را ندارد. مهمتر از آن، این اندیشه حرکتش را بر اساس مبنایی ایجاد کرده است که این مبنا اگرچه به لحاظ نظری به اصل «امنیت» برمی‌گردد اما بنفسه چالش‌زا است که با جامعه کنونی سازگاری ندارد؛ زیرا در این اندیشه کلمه «کفر» از معنای اصلی‌اش منحرف شده، چنان معنای وسیعی به خود گرفته است که فقط می‌توان «داعش» و شبه آن را از آن استثنا کرد. بر خلاف دیدگاه فخررازی که می‌گوید: «کفر، یعنی عدم تصدیق آنچه بر پیغمبر نازل شده و به شیوه قطعی به ما رسیده است»^۱.

بنابراین «خلافت در اندیشه داعش» طبق نظریه استیلا فقط می‌تواند به لحاظ نظری و بر اساس مبانی رادیکال اهل سنت - اگر شرایط کنونی را در نظر نگیریم - و با تسامح، قابل توجیه باشد، زیرا این اندیشه حکومت‌های محلی و منطقه‌ای را غیرمشروع می‌داند، اما باید توجه نمود

۱. المیدانی، عقاید اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۵۶۸.

که این تئوری در عمل قابل تحقق نیست و سایر نظرات نیز، بر اساس دیدگاه‌های قدیم اهل سنت حتی با تسامح هم نمی‌تواند در مورد داعش قابل توجیه باشد. بر اساس دیدگاه متفکران جدید اصلاح‌طلب یا طرفداران جدایی دین از دولت، از قبیل محمد عابد الجابری در «الخطاب المعاصر العربی»، محمد سعید العشماوی در «الديمقراطية و حقوق الانسان»، عبدوفیلالی انصاری در «اسلام و لایسیسم»، علی عبدالرزاق در «الاسلام و اصول الحکم»، کواکبی در «طبیعت استبداد» و دیگران، که بیشتر جنبه مردم‌گرایانه دارند، اندیشمندان قدیمی اهل سنت که بعد از رحلت پیامبر اسلام ﷺ به مشروعیت خلافت پافشاری می‌کردند، به چالش کشیده می‌شوند و مشروعیت خلافت، به هر نوعی که بخواهند ثابت کنند، یک نوع حکومت اقتدارگرایانه می‌شود که پاسخ‌گوی جامعه نبوده و امروز هم نیست. بر اساس این دیدگاه «نظریه خلافت در اندیشه داعش» به جز با برخی نظریه رادیکال اهل سنت، با هیچ یک از مبانی متفکران معاصر، قابل تطبیق نبوده و به لحاظ مشروعیت کاملاً منتفی می‌باشد.

منابع و مآخذ

۱. ابن جماعه، بدرالدین، «تحریر الاحکام فی تدبیر الاسلام»، مندرج در: *دائرة المعارف اسلامی*، ۱۹۳۶.
۲. ابن قدامه، عبدالرحمن، *المغنی والشرح الکبیر*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳. اُبی همام، بکر بن عبدالعزیز الأثری، *مدی الایادی لیبعت البغدادی*، بی‌نا، بی‌جا، ۱۴۳۴ ق.
۴. اُبی یعلی، محمدبن حسن الفراء، *الاحکام السلطانیة*، محمد حامد الفقی قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶.
۵. احمدی، حمید، *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، تهران، کیهان، ۱۳۶۹.
۶. بروکر، پل، *رژیم‌های غیر دموکراتیک*، ترجمه، علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران، کویر، ۱۳۸۸.
۷. تفتازانی، شرح *العقائد النسفیة*، بیروت، الطبعه الاولى، ۱۴۲۸ ق.
۸. جعفریان، رسول، *تاریخ تحول دولت و خلافت*، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۷۳.
۹. جوان آراسته، حسین، *مبانی حکومت اسلامی*، قم، بستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۰. حسن، ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران دنیای دانش، ۱۳۸۰.
۱۱. خدروی، مجید، *جنگ و صلح در قانون اسلام*، مقدمه سیدهادی خسروشاهی، قم، کلبه

شروق، ۱۳۹۱.

۱۲. روزبه، حسن، *میانی مشروعیت در نظام سیاسی اسلام*، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۵.
۱۳. عثمان، محمد فتحی، *السلفیه فی المجتمعات المعاصره*، کویت، دار القلم، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. علیخانی و همکاران، *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان*، ج ۱۱، تهران، پژوهشکده فرهنگی، ۱۳۹۰.
۱۵. عنایت، حمید، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲.
۱۶. _____، *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۷. _____، *نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام*، تهران، روزنه، ۱۳۷۷.
۱۸. فیرحی، داود، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
۱۹. قهوه‌چیان، میثم، *روزنامه جام جم*.
۲۰. ماوردی، علی بن محمد، *الاحکام السلطانیه و الولایات الدینیّه*، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۲۱. المیدانی، حسن جنبکه، *عقاید اسلامی و ریشه‌های آن*، ترجمه علی صالحی، تهران، احسان، ۱۳۸۹.
۲۲. نامه دوم مقام معظم رهبری، در ۸ آذر ۱۳۹۴، که به جوانان کشورهای غربی نوشته است.
۲۳. هادی‌فر، محمد، «بن بست خلافت با اندیشه داعش»، *پایگاه اطلاع‌رسانی نور*، ۹۳/۱۲/۸.
۲۴. هوشنگی حسین و پاکتچی احمد، *بنیادگرایی و سلفیه*، تهران، داشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۰.

